

فراسوی اصل لذت



زیگموند فروید

مترجم: دکتر هوشمندویژه

سرشناسه	فروید، زیگموند، ۱۸۵۶ - ۱۳۹۰ م. Freud, Sigmund
عنوان و نام پدیدآور	فراسوی اصل لذت/ زیگموند فروید؛ ترجمه هوش ویژه.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات شام، ۱۳۹۷.
شابک	978-622-99598-9-3
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
یادداشت	عنوان اصلی: Jenseits des Lust-Prinzips
یادداشت	کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان "Beyond the pleasure principle, 1961" به فارسی برگردانده شده است.
سایر اطلاعات عنوانی	ماوراء اصل لذت.
موضوع	لذت / Pleasure
موضوع	روانکاوی / Psychoanalysis
شناسه افزوده	هوشمند ویژه، محمد، ۱۳۱۵ - مترجم
شناسه افزوده	استرچی، جیمز، ۱۸۸۷ - م. مترجم
شناسه افزوده	Strachey, James
رده بندی کنگره	۱۳۹۷ ۶۴۰/ف۷۳BF
رده بندی دیویی	۱۵۰/۱۹۵۲
شماره کتابشناسی ملی	۵۴۹۴۷۵۲



نشر بهجت

فراسوی اصل انات

زیگموند فروید

مترجم: دکتر محمد هوشمند



صفحه‌آرا: پردیس بهجت

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۵۹۸-۹-۳



دفتر توزیع نشر شما: تهران، خیابان میرزای شیرازی، شماره ۱۶۲

تلفن: ۸۸۸۹۹۹۰۷ - دورنگار ۸۸۹۴۱۱۴۶

نمایندگی فروش نشر شما: تهران، خیابان ولی عصر، دوراهی یوسف آباد، کتابفروشی بهجت، شماره ۱۹۷۸

تلفن: ۸۸۹۶۷۱۷۶ - دورنگار ۸۸۹۵۷۱۷۶



www.behjatbookshop.ir

www.behjatpublication.com

فهرست

۷	نگاهی به زندگی زیگموند
۳۱	درباره‌ی این کتاب
۳۳	پیشگفتار
۴۹	یادداشت ناشر اولیه
۵۵	فراسوی اصل لذت
۵۷	یک
۶۶	دو
۹۰	سه
۹۰	چهار
۹۰	پنج
۱۲۲	شش
۱۵۳	هفت

پیشگفتار

نویسنده این کتاب دکتر گرگوری زیلبورگ (Gregory Zilboorg) پرسشی است که به نظر طبیعی و تقریباً گریزناپذیر می‌رسد، به ذهن می‌آید: انسان دریا می‌باشد، یک کتاب، و آن هم یک کتاب کوچک که چهل سال قدمت دارد و ظاهراً یکی از چشمگیرترین یا «جذاب‌ترین» قطعات نوشته‌های فراوان فروید هم نیست، چه می‌تواند بگوید؟ این پرسش، پاسخ‌های سریخی را اقتضا می‌کند که چهل سال حتماً در دنیای زودگذر ما زمان درازی است، که بنابراین کتاب مورد سؤال، کم و بیش کهنه و متعلق است و سزاوار این است که پیش از آنکه آن را روی قفسه بگذاریم با خاک بگیرد، نگاهی آمیخته به احترام تاریخی بودن آن، به آن می‌داریم.

واضح است که گفته‌های بالا آکنده از لفاظی است که بگوییم چهل سال پس از انتشار آن و بیست سال پس از درگذشت فروید، کتاب فراسوی اصل لذت هنوز شایسته‌ی توجه زیادی است و اگر خواننده آن را با کنجکاوی و دقت مطالعه کند، ارزشمند خواهد بود. در سال‌های اخیر چنان به فضای مجادلات لفظی عادت کرده‌ایم که محصور و محدود به روانکاوی فروید است، به گونه‌ای که

توانایی خود را برای برداشت از یک کتاب مربوط به روانکاوی از دست داده‌ایم، بی‌آن‌که بخواهیم پیشاپیش بدانیم که آیا آن کتاب موافق روانکاوی است یا مخالف آن؛ یا اگر موافق است، چه موافق فروید باشد، چه موافق یونگ، اگر طرفدار فروید است، صددرصد فرویدی است یا جزو نئوفرویدی‌هاست. اگر جرأت کنیم که با خودمان روراست باشیم، در پذیرش این‌که داوری‌مان از روانکاوی در اتم قضاوتی جسته گریخته است و نه تام و تمام، مشکل حواشی داشت. همچنین می‌توانیم بپذیریم که گونه‌ای از هواداری و تعصب بر ما تسلط دارد، و این‌که خیلی پیش از آن‌که با عناصر درست‌اوستایی روانکاوی و زوایای زیاد این موضوع آشنا شده باشیم، فرمان را با «حواشی جذاب‌کننده» مشغول کرده‌ایم. به‌دلیل پیش‌داوری‌های گوناگون است که ذهن، خود را در حلقه‌های روانکاوانه و غیرروانکاوانه محبوس می‌کند، لذا لازم است خوانندگان عزیز اعم از مبتدی و غیرمبتدی دارای جسته گریخته‌ی خود را موقتاً متوقف کنند و این کتاب کوچک را که در دست دارند، از نو بخوانند و با صدای نوشته‌شده‌ی فروید از آن بگذرند، با شیوه‌ی گفتار او آشنا شوند، و سپس جوهره‌ی آنچه گفته‌است را بشناسند. قرار بر این نیست که یک پیشگفتار، پیشاپیش آنچه را در کتاب گفته شده است، توضیح دهد؛ همچنین اصلاً قرار نیست آن را تعبیر و تفسیر کند. بیشتر قصد بر این است که بعضی سایه‌ها را روشن کند و به روشنائی‌های معینی که احتمالاً کتاب را در چشم‌اندازی مناسب قرار می‌دهد، اشاره کرده باشد.

درحالی که این مطلب را در ذهن دارید، نخست اجازه دهید کتاب فراسوی اصل لذت نوشته‌ی فروید را این‌گونه بنگریم که او در سن شصت و چهار سالگی - که واقعاً سن پختگی است - این کتاب را نوشته، آن‌هم در زمانی که در روانکاوی به شهرت قابل توجهی دست یافته است. هرچند می‌توانست توسط شمار دشمنانی که داشت، کتاب را ارزیابی کرده و به درجه‌ی اهمیتش دست یابد. لحن این کتاب، شیوه و سبک آن، سخت جدی و قوی، بدو بار و تقریباً بحث‌برانگیز است. به‌نظر می‌رسد فروید هنوز بیشتر در حار منازعه با رقبا و مخالفانش بوده است تا کوشش برای آسودگی به طرفدارانش. تقریباً در سال‌های آخر عمرش فروید این سور منازعه و ستیزه‌جویی در نوشتار را حفظ کرد و در نوشته‌ی فراسوی اصل لذت آن جنبه از سبک و شیوه‌ی نوشتن به وضوح مشاهده می‌شود، به‌ویژه هنگامی که تأکید می‌کند که طرفدار هیچ فلسفه‌ی خاصی نیست و نیز پافشاری بر این موضوع که اگر آنچه را گفته است، با هیچ نوع فلسفه‌ی شناخته‌شده‌ای همخوانی یا ناسازگاری دارد، برایش بی‌تفاوت است.

این اصرار و ادعا به ناوابستگی، ویژگی شخصیت فروید و همه‌ی نوشته‌های اوست، اما به باور من، تهمت‌زدن و بدنام کردن خلاقیت یا نبوغ او به هیچ وجه روا نیست، اگر بگویم که این ادعای ناوابستگی را نباید خیلی جدی گرفت. هیچ‌کس و به‌ویژه هیچ نبوغی، به واقع از میراث ایدئولوژیکی که به‌عنوان کودکی از

توانایی خود را برای برداشت از یک کتاب مربوط به روانکاوی از دست داده‌ایم، بی‌آن‌که بخواهیم پیشاپیش بدانیم که آیا آن کتاب موافق روانکاوی است یا مخالف آن؛ یا اگر موافق است، چه موافق فروید باشد، چه موافق یونگ، اگر طرفدار فروید است، صددرصد فرویدی است یا جزو نئوفرویدی‌هاست. اگر جرأت کنیم که با خودمان روراست باشیم، در پذیرش این‌که داوری‌مان از روانکاوی در اقم قضایوتی بسته گریخته است و نه تام و تمام، مشکل نخواهد داشت. همچنین می‌توانیم بپذیریم که گونه‌ای از هواداری و تعصب بر ما تسلط دارد، و این‌که خیلی پیش از آن‌که با عناصر درست‌اوستایی روانکاوی و زوایای زیاد این موضوع آشنا شده باشیم، فکرمان را با «جواب جذوب‌کننده» مشغول کرده‌ایم. به دلیل پیش‌داوری‌های گوناگون است به ذهن، خود را در حلقه‌های روانکاوانه و غیرروانکاوانه محبوس می‌کند، لذا لازم است خوانندگان عزیز اعم از مبتدی و غیرمبتدی دوری از ای بسته گریخته‌ی خود را موقتاً متوقف کنند و این کتاب کوچک را که در دست دارند، از نو بخوانند و با صدای نوشته‌شده‌ی فروید از آن بگذرند، با شیوه‌ی گفتار او آشنا شوند، و سپس جوهره‌ی آنچه گفته است را بشناسند. قرار بر این نیست که یک پیشگفتار، پیشاپیش آنچه را در کتاب گفته شده است، توضیح دهد؛ همچنین اصلاً قرار نیست آن را تعبیر و تفسیر کند. بیشتر قصد بر این است که بعضی سایه‌ها را روشن کند و به روشنایی‌های معینی که احتمالاً کتاب را در چشم‌اندازی مناسب قرار می‌دهد، اشاره کرده باشد.

درحالی که این مطلب را در ذهن دارید، نخست اجازه دهید کتاب فراسوی اصل لذت نوشته‌ی فروید را این‌گونه بنگریم که او در سن شصت و چهار سالگی - که واقعاً سن پختگی است - این کتاب را نوشته، آن‌هم در زمانی که در روانکاوی به شهرت قابل توجهی دست یافته است. هرچند می‌توانست توسط شمارشم‌نی که داشت، کتاب را ارزیابی کرده و به درجه‌ی اهمیتش دست یابد. لحن این کتاب، شیوه و سبک آن، سخت جدی و قوی، اسوه‌بار و تقریباً بحث‌برانگیز است. به نظر می‌رسد فروید هنوز بیشتر در حال منازعه با رقبا و مخالفانش بوده است تا کوشش برای ارائه‌ی دیدگاه به طرفدارانش. تقریباً در سال‌های آخر عمرش فروید این سورم‌ازعد و ستیزه‌جویی در نوشتار را حفظ کرد و در نوشته‌ی فراسوی اصل لذت این جنبه از سبک و شیوه‌ی نوشتن به وضوح مشاهده می‌شود، به‌ویژه هنگامی که تأکید می‌کند که طرفدار هیچ فلسفه‌ی خاصی نیست و نیز پافشاری بر این موضوع که اگر آنچه را گفته است، هیچ نوع فلسفه‌ی شناخته‌شده‌ای همخوانی یا ناسازگاری دارد، برایش بی‌تفاوت است.

این اصرار و ادعا به ناوابستگی، ویژگی شخصیت فروید و همه‌ی نوشته‌های اوست، اما به باور من، تهمت‌زدن و بدنام کردن خلاقیت یا نبوغ او به هیچ وجه روا نیست، اگر بگویم که این ادعای ناوابستگی را نباید خیلی جدی گرفت. هیچ‌کس و به‌ویژه هیچ نبوغی، به واقع از میراث ایدئولوژیکی که به‌عنوان کودکی از

یک نسل، با خود همراه دارد، رها نیست. البته ممکن است از آن آگاه نباشد، اما فروید آخرین انسانی در دنیا بود که عدم آگاهی از چیزی را با عدم وجود آن برابر می‌دانست. برای این که البته خود فروید بود که تنوع و توانگری درونی ما را درباره‌ی همه‌ی آن چیزهایی که در درون ما نهفته است و از آن بی‌خبریم، برای ما کشف و آشکار کرد.

این رابطه جالب است یادآوری کنیم که فروید هرگونه شنای با نوشته‌های شوپنهاور و نیچه را پیش از آن که بسیاری از ایده‌ها را فرموله کند، انکار می‌کرد. این انکار صادقانه از هر شک و شکلی به دور است. هرچند همه می‌دانند که «هیتشمان»^۱ یکی از اولین طرفداران فروید، در اوایل سال ۱۹۰۵ در خانه‌ی فروید (البته در سننر فراید) مقاله‌ای را درباره‌ی خود موضوع ایده‌های نیچه در مقایسه با بعضی تئوری‌های فروید خواند. شکی نیست که چه فروید نوشته‌ی بارشاسی اخلاقیات^۲ نیچه را خوانده باشد، چه نخوانده باشد، نوشته‌ی فروید در این باره سرشت و اشتیاق یک سنت‌شکن غرورآفرین است که گفته‌ای قدیمی از «ماکسیم گورکی»^۳ را به بیانی دیگر بازگو می‌کند که برای اوج‌گیری به دنیا آمده است، نه برای خریدن، و او نمی‌گیرد به خودی خود لذت نیست، بلکه سطحی موقت است از آنچه می‌کوشد به بلندای بیشتر و بیشتر دست یابد.

1. Hitschmann

2. Genealogy of Morals

3. Maxim Gorki

اگر به نمای کلی روانشناسی عمومی که در نامه‌های فروید به «فلیس» آمده است، نگاهی اجمالی ببینیم، از ژرفا، افق‌های پهناور و گسترده‌ای که فروید به عنوان محصول و اوج‌گیری سیستم خود پیش‌بینی کرده بود، حیرت می‌کنیم. و باید به خاطر آوریم که این نامه‌ها پیش از سال ۱۹۰۰ میلادی یعنی پیش از نخستین کتاب او (تحت عنوان تعبیر خواب) نوشته شده است که واقعاً کشته و انکاهی را به درون آب‌های طوفان زده‌ی جهانی به آب انداخت که دیگر قادر نبود بدون پیش‌داوری و دشمنی و بحث و جدل فروزان به مطالعه‌ی روانشناسی انسان راه یابد - خواه مذهبی باشد، علمی باشد، یا عابر ساده - . بلندپروازی و تمایلی که ذهن فروید با آن از زمان آغاز برانگیخته شده بود و هدف خاصش برای کشف یا آشکارسازی مذهب واقعی انسان از پیش، او را به صورت یک آدم اندیشمند و ردی مقرر کرده بود که مرکز طوفان پیش‌رو باشد.

همچنین او سرشار از تناقض و جسارت بود. صورت ظاهری ذاتاً متناقض و کاملاً مستحکم و استوار به خود می‌بالید. آمادگی آشکار فروید برای تغییر بعضی از عقاید خود باعث افزایش شمار مخالفان و خرده‌گیران او شد - انگار اگر دانشمند جرأت دهد دوباره‌ی بعضی نظرات خود تغییر عقیده دهد، باید انگشت اتهام را به سوی او نشانه روند! - اکثریت مردم از یکدندگی، خودرایی و انعطاف‌ناپذیری نظریات علمی خود برای استحکام موقعیت و جایگاه خود، سردرگم می‌شوند.

به هر تقدیر، کتاب فراسوی اصل لذت یکی از نخستین علائم مشهود در روش‌های مربوط به «تغییر عقیده‌ی» فروید است. این کلمات را در گیومه گذاشتم تا لااقل بر شیوه‌ی نگارشی که می‌گوید فروید عقیده‌اش را در این مثال تغییر داد، تردیدی اندک ایجاد کنم. او تغییر عقیده نداد. آنچه فروید انجام داد، افزودن یک یا دو مسیر دارای کمی انحنا یا ایجاد دوراهی در مسیر پُرپیچ و خم‌اندام‌بشمنده‌اش بود که با ایمان سرسختانه به استقلال فکری خود، آن مسیر را دنبال کرد. افزودن یا گرایش‌های افزوده‌شده‌ی فکری، بزرگ‌تر از ترک نیستند، مگر این‌که انسان، فضای درونی روانشناسی‌ی را که فروید برای بیان ایده‌های خود در آن کار می‌کرد در نظر داشته باشد.

سبک نگارش سیمه با کاسه‌ی او همیشه موجز و کوتاه، سرراست، واضح و به‌نحوی چالش‌برانگیزانه ساده و صادقانه است؛ اما همین حرف را نمی‌توان درباره‌ی «ل» و هوای عاطفی فکر و اندیشه‌اش زد. پیش از هر چیز، فروید هرگز بنقیده‌ی خود را ترک نکرد - وسوسه می‌شوم بگویم ایمان خود را - نکرد - آن خط موازی که او بین نظرات «فخیر»^۱ در فیزیک و نظرات خودش در روانشناسی انسان کشید، در واقع یک خط موازی بود، بلکه دلیل و سند واقعی بود از این‌که استنباط او از دستگاه رومی و انرژی

۱- Fechner - گوستاو تئودر فخنر، فیزیکدان، روانشناس و فیلسوف آلمانی (۱۸۸۷-۱۸۰۱). م.

آن، عملاً همسان نظرات «هلمولتز»^۱ و «فخنیر» درباره‌ی انرژی جسمی بود. در این باور، او به نظر آخری متکی بود و بیان می‌کرد امیدوار است که روزی تمام پیچیدگی واکنش‌ها و روابط انسانی بتواند تا سطح کنونی واکنش‌های فیزیکی - شیمیایی کشف نشده، کاهش یابد. فروید در سرتاسر عمر علمی‌اش یک آرگانیک‌گرا^۲ [صرفاً اندام‌وارگی] باقی ماند. اما به علت نبوغ ذاتی و زندگی مناقضی که داشت، ماتریالیست‌ها (کانسرواتیوها همانند مارکسیست‌ها) را به اتهام میستی‌سیزم^۳ [عارف‌مسلک] بودن از خود می‌رانند. ایده‌آلیست‌ها و مذهب‌یون هم چون خیال می‌کردند او ماتریالیست است، از او دوری می‌کردند.

مخالفان که عیب‌جویان (منتقدان) فروید بودند، علی‌القاعده چنین گیر افتاده بودند و نمی‌توانستند قرائت نگرفتند، اما البته فروید از [وجود] آنها آگاه بود و در آنها انسانی از مقاومت کلی می‌دید. اما تنها همین نبود. لقب «صوفی» یا عارف‌مسلک برای فروید، بیانی نكوهش‌کننده بود و تازه این خرد فروید بود که می‌گفت قدیسین به علت پرهیزگاری، تقوا و ایمانشان از ابتلا به روان‌رنجوری در امانند؛ او در این رابطه به سن فرانسوا آسسی^۴

۱ - Helmholtz - هرمان لودویگ فردیناند هلمولتز، فیزیولوژیست و فیزیکدان آلمانی (۱۸۹۴-۱۸۱۲). م.

2. organicist

3. mysticism

۴ - St. Francis of Assisi (یا جوانی فرانچسکو برناردینه) راهب ایتالیایی پایه‌گذار طریقه‌ی فرنسیسکن در مسیحیت (تولد ۱۸۲۱ وفات ۱۲۲۶). م.

اشاره کرد. او که زندگی سنت‌ها (مقدسین) را بررسی می‌کند، به آسانی از همه‌ی آنها نام نمی‌برد و بدون ملاحظه‌ی مدرکی معتبر از سلامت روانی آنان درباره‌شان اظهارنظر نمی‌کند. می‌گوید آنها مقدس بودند چون قادر بودند در برابر فشار روان‌رنجوری مربوط به خود، ایستادگی کنند، نه این‌که چون دچار رنج روان‌رنجوری‌ها نمی‌شدند. مثلاً زندگی سنت ایگناتیوس لویولا^۱، یا سن فرانسیسکو خاوییر^۲، یا سن آگوستین^۳ با آن محتوا نقطه نظر مرا اماً تأیید می‌کند.

با این‌همه نظریات فروید، انسان دچار سوءظن قوی می‌شود که او بی‌سر جنب نظرات عرفا شده بود تا فرضیات فیزیکی - شیمیایی، و این‌که تمام نیروی فکری خارق‌العاده‌اش، در مقابل تسلیم‌شدن محض به جنبه‌ی جنبه‌های عرفانی زندگی بشر، کوشید. به عبارت دیگر این مرد که کمتر از بیست سال پس از نوشتن فراسوی اصل لذت مطلب موسی و تک‌خدایی را نوشت و مردی که حدود پنج سال پیش از تألیف «فراسوی اصل لذت»، مقاله‌ی موسای میکل‌آنژ را نوشت؛ به‌نظر من، در سرتاسر این مدت طولانی، [با خود می‌اندیشیده است که پیرا انسان‌ها برای

۱- St. Ignatius Loyola - شوالیه معبد مقدس و کشیش اسپانیایی که در سال

۱۵۳۴ میلادی جامعه‌ی عیسویون را بنیاد نهاد (تولد ۱۴۹۱ وفات ۱۵۵۶). م.

۲- San Francisco Xavier - کشیش اسپانیایی میسیونری (مبلغ مذهبی) مرام و مسلک ژوزویت (یسوعی) به‌ویژه در هند و ژاپن (تولد ۱۵۰۶ وفات ۱۵۵۲). م.

۳- St. Augustine - آباء (پدر) کلیسای مسیحی اولیه و نویسنده و نظریه‌پرداز مسیحی (تولد ۳۵۴ وفات ۴۳۰ بعد از میلاد). م.

حل معماها و رازهای سربه‌مهر زندگی کمتر تلاش می‌کنند و بیشتر مایلند این معماها همچنان معماگونه و رازآمیز باقی بمانند. [و شاید این به‌خاطر همین گرایش است که فروید این‌قدر «علائم زیادی از اعتراض» می‌دهد (شاید هم این یکی از دلایلی است که چرا مقاله‌ی او درباره‌ی موسای میکل‌آنژ نخست بدون اسم انتشار می‌یابد؛ بعد از مدتی طولانی بود که سردبیر نشریه رنکاوی اعتراف کرد که نویسنده‌ی واقعی آن مقاله فروید بوده است).

درحالی‌که وضع پیچیده‌ی نزاع روشنفکرانه‌ی فروید با ایده‌های خودش حل نشده باقی است، تردید اندکی وجود دارد که لحن تهاجمی، قاطع و آشکار نوشته‌های او - که به‌نظر می‌رسد سرشار از یقین و عاری از شک و شبهه است - هیچ نشانی از نزاع و کشمکش فروید با ایده‌های سورا - که باید گاهی اوقات ابعاد جسورانه بگیرد - داشته باشد. این به‌خاطر صداقت، صراحت و رک‌گویی تهاجمی فروید است. به‌نظر من این‌طور می‌رسد که پیروان اولیه‌ی او با ترس آمیخته به احترام به بیانات او گوش می‌دادند، نه این‌که مانند حواریون واقعی، عمدتاً جذب افکار و اندیشه‌های او شده باشند. آماده‌ی طرح پرسش‌های انتقادی دوستانه از او بودند تا افکار و اندیشه‌های استاد خود را به‌طور عمیق و وسیع درک کنند. شمار کمی از پیروان او که از نعمت ذهنی آرژینال حقیقی و بصیرت، فراست و شرم‌بلندپروازی واقعی برخوردار بودند، به‌زودی از فروید جدا شدند. یونگ، یکی از آن

چند نفری است که می‌توان در این موضوع از او یاد کرد. اکثر آنان - به جای آن که حریفان او شوند - دشمنان متخاصم کج خلق او شدند - یا به جای آن که همکار و هم‌دست علمی او شوند - پیروان پُرشور و ستایشگر او شدند.

بنابراین جالب است خاطرنشان شود که یک روانکاو دیگر بجز خود فروید وجود نداشت که همکاری اصولی درباره‌ی تئوری و روانکاهی عملی ارائه دهد؛ این مسأله به‌ویژه زمانی که فروید کتاب فراسوی اصل لذت را نوشت، صادق است. یک مورد استثنایی را که با اطمینان می‌توان نام برد «کارل آبراهام» است که همکاری بسیار با ارزشی با فروید داشت. الینی شکل‌گیری شخصیت^۱ و افسردگی برقرار کرد، گونه‌ای سرنوشت در حدود پنج سال پیش از انتشار فراسوی اصل لذت خود را نوشت و «آسان» به بدنه‌ی دانش روانکاوی درآمیخت. اما حتا در مورد آبراهام هم همه چیز روشن و آشکار نبود؛ خیلی از هم‌قطاران او علاقه‌مند به این مرد و خود فروید نبودند، چنان‌که جانز در نوشته‌اش می‌گوید: «ذهنیت پروسه» او مظنون است - آبراهام پروسه نبود، بلکه اهل برلین بود.

مجموع تمام گفته‌های بالا مؤید این مطلب است که پیروان ثابت‌قدم و «واقعی» فروید دارای ذهن‌های خیلی ساده نبودند؛ آنها آدم‌های عادی نبودند اما به دلایلی نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند «بلندتر حرف بزنند» تا این‌که فروید پیش از همه‌ی آنها سخن گوید. این مسأله تا حدی به این علت است که نوشتار

«فراسوی اصل لذت» در تاریخ رشد و بالندگی روانکاوی فرویدی چنین اهمیت ارزشمندی به دست آورد. این نوشته، یک نقطه‌ی عطف تلقی می‌شود زیرا نشان‌دهنده‌ی اراده‌ی فروید در تغییر فکر خود و جسورانه بودن این اقدام است. این کتاب نوشته‌ی مهمی است، گامی است به پیش در راستای رشد تفکر فرویدی، اما حقیقت این است که اگر کسی این کتاب را به دقت بخواند، رمی‌یابد که فروید ذهنیت خود را تغییر نداد، و نیز متوجه خواهد شد که «فراسوی اصل لذت» نه هیچ رسم و نظام روانکاوی را ساقط کرد، نه هیچ رسم و رژیم جدیدی برقرار کرد. حتا انقلابی در یک دیکته کوچک هم نبود؛ این نوشته نقطه‌ی عطفی برای بالندگی و توسعه‌ی بخشی آینده‌ی راه و روش‌های کهنه‌تر است. فراسوی اصل لذت آن چیزی است که خودش می‌گوید؛ کمی فراسوتر می‌رود. آنچه را که پیش از آن وجود داشته، نفی نمی‌کند.

در آغاز، فروید مجبور بود از دست‌بازی از افراد که قضاوت نادرست و شتاب‌زده‌ی آنان درباره‌ی خودش، موجب رنجش او بود، بگریزد. اما امروزه با در دسترس بودن متن گفته‌های فروید، خوانندگان کنجکاو در نقاط مختلف جهان، با توجه به تنوع آراء و نظرات انسان‌ها، مطالبات گوناگونی از فروید دارند. زیرا ندادن فروید به شیوه‌های متفاوت مورد تعبیر و تفسیر قرار می‌گیرد. و لذا «مکاتب» بسیاری در ارتباط با نوشته‌های روانکاوانه‌ی فروید قارچ‌گونه روئیده‌اند که هر کدام ادعای فلسفی، اخلاقی و برحق

بودن علمی آن را دارند تا نظریات فروید را به شیوه‌ی انحصاری خود درک کنند. البته این حالت چندگانگی و تعبیر و تفسیرات نادرست از نظریات فروید غیرطبیعی نیست.

از آنجا که هیچ کس توانایی سرعت بخشیدن به گذر آموزنده‌ی زمان را ندارد، این نویسنده آنقدر بلندپرواز نیست که تلاش خود را معطوف به این امر کند، اما خود را آنقدر مجاز می‌داند تا خاطر نشان کند که: توان فکری او که همواره برانگیزاننده بوده و هوشمندانه است، توسط نوآوری‌های شتاب‌زده‌ی اصطلاح‌شناسی او بارها ابرام کشیده شده است. منظور، اعتراض به این نوآوری‌ها نیست، بلکه بیان این مطلب است که فروید که وضوح فکری‌اش و جراتش در به‌سرایای روشنفکرانه همیشه روشنگر و چشمگیر بوده است اغلب از یک سردرگمی مشخص - که نخست غیرقابل دسترس بوده اما در پایان به مانعی برای فهم آسان یا روشن افکارش می‌شود - رنج می‌برد، است. نوشته‌ی فراسوی اصل لذت نمونه‌ای عالی از روشنی و وضوح انکشاف است.

نخست تمایلی است که رفته رفته به سمت محرمانه تبدیل می‌شود که گویا او با گذر از اصل لذت آن اصل را کنار گذاشت. همان گونه که تا کنون گفتم این حرف حقیقت ندارد. خواننده‌ای که این حقیقت را به خاطر داشته باشد، اگر متن کتاب را بدون پیش‌داوری، بدون بی‌اطلاعی از پیچ و تاب روانشناختی که او را وادار می‌کند کتاب فراسواصل لذت را بخواند و خیال کند اصل لذت کنار گذاشته شده است، به خطا نمی‌رود مگر این که خواهد

دید آن حرف حقیقت ندارد. همچنین شاید درست در همین جا لازم باشد بگوییم که مترجمان کوشا و وفادار [به متن] آثار فروید، هنگام ترجمه‌ی عبارت pleasure-pain theory [فرضیه‌ی لذت - درد] فروید از متن آلمانی و غرضه‌ی آن به خواننده‌ی انگلیسی‌زبان، اگر واژه‌سازی کنند و نوواژه‌ی «unpleasure» [عدم لذت] به کار برند، مفهوم اصلی را منتقل نکرده‌اند. این اصطلاح نامناسب تا حدی ترجمه‌ی اصطلاح آلمانی Unlust [بی‌رغبتی] است. این اصطلاح، ترجمه‌ی دقیق و رسانایی نیست (شاید جز از لحاظ ریشه‌شناسی). احساس درد، احساس ناراحتی ناشی از آن کسالت ناخوشایده که ظهورِ نظرِ فروید است، به معنای un-pleasure تعبیر نمی‌شود زیرا آنچه را از این کسالت حس می‌کنیم، احساسی مثبت است، نه احساس منفی ناشی از نبود چیز دیگر. این نکته نیازی به بسط ندارد؛ آن را در اینجا آوردیم، صرفاً برای این که نشان دهیم ترجمه‌ی مفوم گفته‌های نویسنده به خواننده چقدر برای مترجم دشوار است.

اکنون بیایید از خودمان بپرسیم چه چیز نو به نظر می‌رسد و نه آنچه که علی‌الظاهر و آن‌طور که ادعا می‌شود در فراسوی اصل لذت به عنوان کهنه کنار گذاشتنی است.

مفهوم «compulsive repetition» [تکرار وسواسی] یا «repetition compulsion» [وسواس تکرار]. هنوز بعضی درباره‌ی این مفهوم دعوا دارند. استدلال‌های موافق و مخالف آن در اینجا اهمیت ندارد. آنچه مهم است، این است که مفاهیم جدید و تازه

عرضه شده، به تعریف روشن تری نیاز دارند. فروید تکراری بودن بعضی الگوهای رفتار انسان و چاره‌ناپذیری یا ماهیت گریزناپذیر این تکراری بودن را کشف کرد. او این پدیده را «وسواس تکرار» یا «تکرار وسواسی» نامید.

هنگامی که از روان‌رنجوری «compulsive repetition» وسواس صحبت می‌کنیم، عادت کرده‌ایم اصطلاح «وسواس» را به کار ببریم - به نگر سخن نوعی روان‌رنجوری، که فرد مبتلا را آگاه می‌کند که او مجبور به چیزی شده است، اجبار دارد این یا آن ژست را بگیرد یا این یا آن ترخش یا کار دیگر را بکند، احساس می‌کند ناراحت است، دلش بی‌ثبات است، گهگاه دچار اضطراب آشکار است. ضرورتی ندارد که به جزئیات بیشتر اشاره شود تا مشاهده کنیم که آن عنصر وسواسی که روان‌هنگام سخن گفتن از «تکرار وسواسی» به آن اشاره می‌کند، چیزی است که شخص از آن آگاه نیست، و این که عنصر وسواسی در این مفهوم چیزی است که ابداً ربطی به روان‌رنجوری ندارد، یا الزاماً روان‌رنجوری نیست، و این که وسواسی‌تر از تکرار تنفس یا تغییر فصل نیست. کاربرد اصطلاح «وسواسی» در اینجا به معنی چیزی است که وجود دارد یا تلویحاً به چیزهایی اشاره دارد که الزاماً وجود ندارند - یک تدریج ابهام معنایی شگفت‌انگیز از سوی کسی که به طرز بی‌مانندی اندیشمند و دارای مغز متفکر و روشن است. این گونه ابهامات در سرتاسر بسیاری از نوشته‌ها و ترجمه‌های [آثار] فروید وجود دارد. درست است که آن ابهامات همیشه خواننده‌ی بی‌توجه [به ابهامات آن] یا

حتا دانشجویان را سردرگم نمی‌کند، با این حال بهتر است انسان این مسأله را از پیش دانسته باشد تا [آثار] فروید را با احتیاط و سنجیدگی فراوان مطالعه کند.

یک نمونه‌ی دیگر: دومین نوآوری اصلی که فروید وارد تفکر روانکاوی کرد، مفهوم death instinct [غریزه‌ی مرگ] بود. اکنون به‌ریزه از زمانی که فروید به نقش غرایز در زندگی هوشیار و نادرشیار انسان تأکید ورزید، ما عادت کرده‌ایم غریزه را یک سائق [سوقده] مجموعه‌ی تکان‌دهنده یا خواستِ مدام گریزناپذیر برای ارضای یک باز القی کنیم. در زبان آلمانی فروید واژه‌های Trieb و Triebhaft به معنای غریزه، سائق غریزی و حسی که تمایل به حرکت به سوی یک هدف معین (هرچند نه همیشه درک‌شدنی) دارد، به کار می‌رود. در این صورت اصطلاح «غریزه‌ی مرگ» باید یک خواست، یک «سائق» و یا یک سائق برای مردن باشد. شاید حق با فروید بوده، هرچند نه زیست‌شناسان و نه مذهب‌یون موافقت با او را ممکن نمی‌دانند. خلا فرض کنیم حق با فروید بوده است؛ مسلماً او این مورد را اثبات نکرد زیرا هیچ چیز غریزی درباره‌ی مرگ وجود ندارد، هرچند در نهایت مرگ چاره‌ناپذیر است. در اینجا باز به یک نکته‌ی معنایی شگفت‌انگیز سردرگمی اصطلاح‌شناسی برمی‌خوریم، تمایل به کاربرد اصطلاحاتی که در فهرست لغات مربوط به روانکاوی برایمان آشناست، اما در متن‌های خاص تا حدی برچسب‌هایی سردرگم‌کننده دارند.

ملاحظات بالا ممکن است به شیوه‌ی نوشتاری کمک کند که
حتا با اینکه ساده به نظر می‌آید یا این که زبان خاص‌شان ساده
به نظر می‌رسد و اصطلاح‌شناسی آن آشناست، شاید فقط برای
مغزهای متفکر قابل فهم نباشد.

www.ketab.ir